

## "یک پرونده دو قتل" به روایت نیلوفر بیضایی

شیدا جهان بین - شهرزاد نیوز  
گفتگو با نیلوفر بیضایی، ۱۳ خرداد ۱۳۸۹

تئاتر تبعید به تئاتری گفته می‌شود که سازندگان در کشوری که بدان پناهنده شده‌اند، تولید می‌کنند. تئاتر تبعید بدلیل اینکه توسط هنرمندانی تولید می‌شود که در کشور خود مورد آزار و خشونت قرار گرفته‌اند و بناچار از سرزمین خود خارج شده‌اند، خصلت اعتراضی به وضع موجود دارد.

**شهرزادنیوز:** نیلوفر بیضایی در یک خانواده هنری رشد کرده است. او فرزند بهرام بیضایی، کارگردان مطرح ایران، است. نیلوفر از سال ۱۹۸۵ در آلمان و در تبعید بسر می‌برد. او که تحصیلاتش را در زمینه ادبیات آلمانی، تئاتر - سینما، تلویزیون و تعلیم و تربیت در دانشگاه فرانکفورت گذرانده است، در سال ۱۹۹۴ گروه تئاتر دریچه را پایه‌گذاری کرد. از او تا به حال نمایش‌های زیادی به صحنه رفته است. نگاه ویژه‌ی نیلوفر بیضایی به مسئله زنان از ویژگی‌های بارز نمایش‌هایش است.

"آرزوی من مثل میلیون‌ها ایرانی دیگر این است که پدیده‌ی بنام جمهوری اسلامی، زمانی برای همیشه از ایران محو شود."

### - تئاتر در تبعید و تئاتر تبعید مفهومش چیست؟

- تئاتر تبعید به تئاتری گفته می‌شود که سازندگان در کشوری که به آن پناهنده شده‌اند، تولید می‌کنند. تئاتر تبعید به دلیل اینکه توسط هنرمندانی تولید می‌شود که در کشور خود مورد آزار و خشونت قرار گرفته‌اند و بناچار از سرزمین خود خارج شده‌اند، خصلت اعتراضی به وضع موجود دارد. یعنی محتوای تئاتر تبعید را نیز نمایشهایی می‌سازند که نگاهی منقد به شرایط اجتماعی و سیاسی زادگاه سازندگان دارند. توجه داشته باشیم که تئاتر یکی از سخت‌ترین هنرهای موجود است. به این دلیل که نیاز به یک گروه دارد که بطور مداوم با یکدیگر کار کنند. نیاز به امکانات مالی دارد تا بتواند بطور حرفه‌ای اجرا شود، نیاز به سالن مجهز، نور، تکنیک و عوامل تولید دارد تا بتوان آن را تئاتر نامید. مسلم است که تئاتر تبعید در تمام این زمینه‌ها دچار محدودیت است. در عین حال مخاطبش نیز پراکنده است. تئاتر تبعید یا به زبان کشور زادگاه تولید می‌شود با این هدف که میان همزبانی که خود قربانی نظام استبدادی هستند همبستگی و نزدیکی ایجاد کند و در عین حال نسل‌های بعدی را با زبان و موضوعات مربوط به کشور زادگاه آشنا کند و یا به زبان کشور میزبان برای روشنگری در مورد آنچه در زادگاهشان می‌گذرد. با این همه باید اضافه کنم که با توجه به طولانی شدن دوران تبعید ما که اینک سه دهه از آن می‌گذرد، با توجه به تغییر شرایط مفهوم تئاتر تبعید نیز دچار تغییر می‌شود و یا اینکه بسیاری از تبعیدیان خود را از محصور ماندن در موضوعات مربوط به زادگاه رها می‌کنند به قصد حل شدن در تولیدات نمایشی کشور میزبان که در طول سالیان به وطن جایگزین، و برای نسل‌های بعدی به موطنی که می‌شناسند تبدیل شده است. مثلاً در نظر بگیرید که تعداد کثیری از ایرانیان دیگر پناهنده نیستند و حتی به داخل رفت و آمد می‌کنند. تعداد زیادی از میان نسل جوان ایران در

ما بر خلاف آلمانیها که فقط ۱۲ سال در تبعید بودند بیش از نیمی از عمرمان دارد در تبعید می گذرد. در نتیجه تئاتر تبعید ما باید دوباره تعریف شود و امکانات جدیدی برای ادامه ی حیات خود بیابد. برای من تئاتر محل ایجاد امکان دیالوگ و تعمق است. تئاتر تبعید برای اینکه چنین محلی بماند، باید این دیالوگ را از خود آغاز کند. جهان پیرامون و امکان دید و نگاه را بگشاید و بگستراند و در عین حال تاریخ همعصران خود و سرگذشتهای انسانیهای همدوران خود را در حافظه نگاه دارد و با پرداخت هنری به موضوعی همگانی بدل کند.

**- نمایش زنان در تبعید جایگاهش کجاست؟ موضوع زنان در تبعید و فعالیت زنان در تئاتر در زمینه های نویسندگی، کارگردانی و ...**

- به هر حال در اینجا در طول سالیان زنان زیادی بعنوان بازیگر فعال بوده اند، درصد کمتری بعنوان کارگردان و باز تعداد اندکی بعنوان نمایشنامه نویس. اما در نظر بگیریم که در مورد مردان تئاتری نیز وضع بهتر از این نبوده. از میان کسانی که در زمینه ی کار تئاتر توانا، تحصیلکرده و دارای سابقه ی کاری بوده اند، بسیاری بعد از یک دوره ی کوتاه کاری و یا تولید چند اثر، دیگر کاری ارائه نداده اند. تعداد کسانی که بطور مداوم تئاتر کار کرده اند، بسیار اندک است. چون امکان گذران زندگی از راه تئاتر را ندارند، چون کار تئاتر در تبعید اگر بخواهد تداوم بیابد تنها با گونه ای جان فشانی بمعنای گذشتن از همه چیز ممکن است. در حقیقت فقط باید عاشقی باشی و زندگی بدون تئاتر برایت بمعنای مرگ تدریجی باشد. تنها در این صورت است که این زندگی دشوار بعنوان تئاتری تبعیدی را می پذیری تا از مرگ تدریجی بگریزی. خب، چند درصد اینگونه می توانند بیندیشند و بزنند؟ مسلما بسیار اندک. از سوی دیگر محیط خارج از کشور که محل تقابلها و چالشها و تاخت و تاز سیاسیون است، برای هنرمند تئاتر محیطی ست بسیار نا امن. هر کس بر اساس بینش و نگاه خود می خواهد تو را به شکلی در بیاورد که خود می خواهد و اگر بدان شکل در نیایی، خواهان مرگ هنری تست.

بازمی گردم به پرسش شما. تعداد زنان بازیگر بیشتر است و تعداد کارگردانان و نمایشنامه نویسان زن انگشت شمار.

اما موضوع زن در تئاتر: زمانی که در سال ۱۹۹۵ اولین نمایشنامه ی من به روی صحنه رفت که موضوعش زن بود، هنوز این موضوع در تئاتر خارج از کشور جایی نداشت که هیچ، حمله های بیشمار از هر سو متوجه من شد که چرا اصلا مسئله ی زن را مطرح می کنم. گروهی گفتند که خرده بورژواست و می خواهد مسائل "فرعی" را در مقابل "اصل" قرار دهد، گروهی پرداختن من را به شخصیت برجسته ی زن بمعنای "ضد مرد" بودن گرفتند و از این زاویه بر من تاختند و هزاران مشکل دیگر. بدتر اینکه در میان این گروههای حمله کننده تعداد زنان نیز کم نبود و ماشاءالله همه هم جزو بخش روشنفکری جامعه ی خارج از کشور. فکر می کنم در آن دوران کار تئاتر من برای بسیاری به نوعی پروکاتیو (تحریک آمیز) بود. بعد در نمایشی علاوه بر شخصیت اصلی زن که یک فمینیست بود، موضوع همجنسگرایی در کارم مطرح شد و در اینجا حمله ها اوج دوباره یافت. کارهای من از سوی گروههایی بایکوت می شد و البته گروههایی نیز هستند که هنوز با وجود اینکه ۱۶ سال است دارم در خارج از ایران تولید تئاتری می کنم، از به زبان آوردن نام من ابا دارند. البته باید بگویم که گروه بزرگتری نیز تشویق کرده اند و در این سالها همراه و منقد دلسوز آثارم بوده اند.

خوشحالم که موضوع زن که در آغاز کار تأثیری من هنوز در تأثیر یک تابو بشمار می آمد، امروز به یکی از مورد توجه ترین موضوعات نمایشی بدل شده و خوشحالترا اینکه بخشی از همانها که آن زمان به من دشنام می دادند که چرا موضوع زن محور آثارم است، خود بعدها در مورد این موضوع کار کردند و نوشتند. البته بسیاری از نویسندگان آثار نمایشی که در سال های اخیر تولید شده و به مسئله ی زن پرداخته اند، خود مرد هستند که البته مرد بودن به خودی خود مشکل نیست، اما نگاهشان به زن حتی در آثاری که قرار است به زن نگاه مثبت داشته باشد، نگاهی مردانه و بدون حساسیت و شناخت لازم برای پرداختن به چنین موضوعی است. البته بدون اینکه بخواهم به این تعبیر عمومیت بدهم. چون کارهای خوب هم در این زمینه از سوی بخش اندکی از مردان نمایشنامه نویس شده است.

**- چرا مساله زنان اینقدر برای خودتون برجسته ست؟ آیا به دلیل اینه که خودتون زنید؟**

- مسلما زن بودن خودم می تواند یکی از دلایل عمده باشد، اما در عین حال مواجه شدن من بعنوان یک زن با حکومتی که بنیادش بر ضدیت با زن و زنانگی بنا نهاده شده و فراتر از آن روبرو شدن با جامعه ای که تمایلات شدید ضد زن و ساختار پدرسالارانه اش را در همین حکومت متبلور می دید و در تقویت و تحکیم این ضدیت با این حکومت همراه بوده است.

**- شما فمنیستید؟**

- بله.

**- آیا به تغییرات در قالب اصلاحات اعتقاد دارید؟ یعنی فکر می کنید در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی با اصلاحاتی که فعالین جنبش زنان در داخل کشور معیار مطالباتشون قرار دادند، زنان به حق انسانی شون دست پیدا می کنن؟**

- آرزوی من مثل میلیون ها ایرانی دیگر این است که پدیده ای بنام جمهوری اسلامی، زمانی برای همیشه از ایران محو شود، بدون اینکه یاد شقاوتهای بی اندازه اش از میان برود. یادآوری این شقاوتها حتی بعد از پایان عمر جمهوری اسلامی برای ما یک وظیفه است تا از تکرار آن جلوگیری کنیم. این از آرزو.

واقعیت این است که تا زمان محو جمهوری اسلامی از پهنه ی ایران، زنان و نیروهای اجتماعی دیگر نمی توانند منتظر بمانند و از طرح خواسته هایشان صرف نظر کنند و یا به شعار دادن اکتفا کنند. در نتیجه به فعالیتهای زنان در داخل کشور برای تغییر قوانین ضد زن به دیده ی احترام می نگرم و هر جا بتوانم از آنها حمایت می کنم.

زنان ایران به یک خودآگاهی نو رسیده اند و در این مسیر توانسته اند بخشی از مردان و جامعه را نیز با خود همراه کنند. آنها نمی خواهند در نقش قربانی باقی بمانند. چون قربانی همیشه نیاز به یک قهرمان دارد که از راه برسد و او را از فلاکت نجات دهد. آنها فهمیده اند که منجی خود آنها هستند و باید در یک مسیر دشوار و یک مبارزه ی هر روزه برای تغییر هم در نگاه جامعه و هم در قوانین ضد زن حاکم تلاش کنند. این مبارزه یک مبارزه ی هر روزه است و زنان ایران با اعتماد به نفسی کم نظیر برخاسته اند و این ایستادگی قابل ستایش است.

من به تغییرات باور دارم و این تغییر و تحول و جابجایی عظیم فرهنگی و تاریخی را در اعماق جامعه ی ایران می بینم و می ستایم. من قانون اساسی جمهوری اسلامی را قبول ندارم و آن را پر از تناقض می بینم، اما معتقدم برای اینکه جامعه ی ایران به این نقطه برسد، یک تحول فرهنگی لازم است که نشانه های بشمار آن را داریم می بینیم. هیچ ظالمی بدون وجود مظلوم نمی تواند به حیات خود ادامه دهد. پس باید صورت مسئله را تغییر داد.

- برگردیم به نمایش ها تون، از شما در حال حاضر نمایشی روی صحنه است به نام "یک پرونده دو قتل". این نمایش روایت قتل های زنجیره ایه؟

- بله.

- آیا ما یک نمایش مستند از قتل فروهرها رو روی صحنه می بینیم؟

- "یک پرونده دو قتل" یک تئاتر مستند است و یک روایت از قتل فروها که بر اساس فاکتها، اسناد و ماتریالهای واقعا موجود تنظیم و نوشته شده است. در عین حال یک روایت در روایت هم هست.

- چرا از بین این قربانی ها، فروهرها رو انتخاب کردید؟ آیا به دلیل وجود پروانه فروهر؟ یعنی زنی که در میان این همه مرد نامش به عنوان تنها قربانی زن این قتل های زنجیره ای وجود داره؟

- این پرسش قبلا هم از من شده است. با احترام به پرسش شما و دوستان دیگر باید بگویم که هر بار این سوال را می شنوم، مو بر اندامم راست می شود. اگر در مورد هر یک از قربانیان دیگر قتل های زنجیره ای هم کار می کردم، باز عده ای از من می پرسیدند چرا در مورد این فرد کار کرده ای و نه در مورد دیگری. قربانیان جنایتهای جمهوری اسلامی هیچیک بر دیگری برتری ندارد و یا در جایگاه فروتری قرار ندارد. من چنین نگاهی را انسانی نمی دانم، مگر اینکه هنگام طرح چنین پرسشی افکار سیاسی آنها مورد نظر باشد. من بعنوان یک تئاتری در وهله ی نخست برایم مهم نیست که این افراد چگونه می اندیشیده اند، مهم این است که حق حیات از آنها گرفته شده، آنها به صورتی فجیع. فکر می کنم پرداختن کلی به موضوع کشتارها و قتلهایی که در این سالها انجام شده به نوعی به تلاشی که حکومت برای سلب هویت از قربانیان جنایتهایش انجام داده است یاری می رساند. این آدمها هر یک هویتی داشته اند، آرزوها و امیدهایی، نقاط ضعف و نقاط قوتی. منظور من هویت انسانی آنهاست و بعد هویت سیاسی شان. برای همین برایم مهم بود که به قتل های زنجیره ای نه بعنوان یک موضوع کلی بلکه به نمونه ی مشخص بعنوان یکی از نمونه های بیشمار بپردازم. فروهرها زوجی هستند که تقریبا تمام عمر مفید خود را در فعالیت سیاسی گذرانده اند و همانطور که اشاره کردید، پروانه فروهر یکی از اندک زنانی در تاریخ معاصر ماست که از او بعنوان یک چهره ی برجسته ی سیاسی می توان نام برد. آنها جزو کسانی بودند که در گذار تاریخی ایران از استبداد به دموکراسی می توانستند نقش مهمی بازی کنند و برای همین هم کشته شدند. در عین حال شخصیت پرستو فروهر بعنوان بازمانده ای که سالهاست پیگیر پرونده ی قتل پدر و مادرش است و در عین حال بعنوان یک فعال حقوق بشر و یک هنرمند برجسته از بعد از قتل پدر و مادرش تمام تلاش خود را معطوف به زنده نگه داشتن یاد آنها و دیگر قربانیان در عرصه ی بین المللی کرده است، مرا بسیار تحت تاثیر قرار داد. پرستو خوشبختانه با من در یک شهر زندگی می کند و من برای این کار نیاز داشتم تا بطور مداوم با کسانی که اسناد و شواهد را در اختیار دارند در ارتباط باشم و این امکان در این زمینه فراهم بود. در عین حال پرستو و آرش فروهر در یک شب هم پدر و هم مادرشان را در قتل فجیع از دست دادند. همین شوک شاید کافی باشد تا کسی برای تمام عمر به گوشه ای پناه ببرد و توانایی ادامه ی زندگی را از دست بدهد. اما پرستو برای زنده نگاه داشتن یاد آنها از این شوک امکانی برای گسترش خلاقیت خود و برای همراهی با دیگران استفاده می کند، بدون اینکه حس انتقام بر او غلبه کند.

- برخورد تماشاگران خارج از کشور با نمایش نامه هایی از این دست مانند "یک پرونده، دو قتل" که در رابطه با رخداد های داخل کشورشون هست چگونه است؟ آیا به عنوان روایتی از راه دور برخورد می کنند یا مثل تماشگری که در محل وقوع حادثه به دیدن نمایش می ره؟

- بستگی دارد شما چگونه نمایش را به آنها عرضه کنید. در عین حال بسیاری از تماشاگران ما هر چند در خارج از ایران زندگی می کنند، اما دوستی، آشنایی و یا حتی عضوی از خانواده شان را در این سی سال از دست داده اند و آنها که زیاد با چنین موضوعاتی مانوس نبوده اند و حتی نمی دانستند در ایران قتل های زنجیره ای رخ داده نیز جزو تماشاگران ما بوده اند. می توانم بگویم در اکثر موارد هر دو دسته شدیداً تحت تاثیر قرار گرفته اند و بازتاب های کار در میان گروه های گوناگونی که به تماشای کار آمده اند در مجموع بسیار مثبت بوده است.

- این روزها ما شاهد این هستیم که اکثر کارگردان های ایرانی، برای این که اقبال گیشه رو به دست بیارن مدام کارهای طنز به صحنه می برن، در حالی که نمایش شما با اقبال عمومی زیادی مواجه شد، فکر می کنید دلیلش چی می تونه باشه که مردم از یک تئاتر درام اینقدر استقبال کردند؟

- هیچ یک از نمایش های من کمدی نبوده است و من اصولاً طنزی را که در کمدی های ایرانی بکار می رود و البته مورد استقبال هم قرار می گیرد دوست ندارم و نمی توانم با آن ارتباط برقرار کنم. هر چند که طنز هوشیارانه ای را که تماشاگر را دست کم نگیرد و سهل الهضم نباشد را بسیار می پسندم. منتها خودم اصولاً نمی توانم و تمایلی به اینکه کمدی کار کنم ندارم. می دانم که مخاطب محدودتری هم خواهم داشت، اما بهتر است که هر کس کاری را که بلد است و دوست دارد انجام بدهد. هیچیک نفی دیگری نیست. اما خوشبختانه تئاتری که من و امثال من کار می کنیم هم دوستدارانی دارد و هر بار موفق می شود بخشی از تماشاگرانی که این نوع کار را نمی شناسند و فقط همان نمایش های کمدی به سبک ایرانی را دیده اند را به سالن بکشد که اتفاقاً بسیاری از آنها هم بعد از دیدن نمایش های ما خوششان می آید و بسیاری از آنها به ما می گویند که این اولین باری بوده که تئاتر دیده اند (منظور تئاتر بعنوان یک ساختار منسجم فکر شده در تمام جزییات و لحظات و هنر نمایش و تصویر و گفتار و تعمیق و تفکر است).

- آینده تئاتر در تبعید را چطور می بینید؟

- آینده ی تئاتر تبعید بستگی به این دارد که خود دوران تبعید چقدر طول بکشد و ما با چه تحولاتی در آینده روبرو شویم. با مرگ تبعید تئاتر تبعید نیز می میرد و تئاتری نو دنیا می آید. تئاتر تبعید باید بمیرد اما موضوعاتی که دغدغه های تئاتری تبعید است همواره موضوع تئاتر در جهان بوده، هست و خواهد بود. آرزوی بزرگ من این است که زمانی در کشور خودم تئاتر اجرا کنم. پس می توانم بگویم تئاتر تبعید برای چنین روزی زنده است.